

## تلاش نافرجام جامعه‌شناسان برای تعیین منزلت پارادایمی جامعه‌شناسی

محمد رضا طالبان<sup>۱</sup>

تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۱۹، تاریخ پذیرش: ۹۲/۷/۱۰

### چکیده

کتاب توماس کوهن با عنوان *ساختار انقلاب‌های علمی* موجی از آثار نوشتاری جامعه‌شناسان را درباره کاربرد مفهوم پارادایم و مدل کوهن برای تحلیل ساختار علم جامعه‌شناسی در دهه هفتاد میلادی ایجاد کرد، اما نتایج این کوشش‌ها چندان رضایت‌بخش نبود، تاجایی که در دهه‌های بعد تحلیل پارادایمی جامعه‌شناسی به کلی کنار گذاشته شد. این مقاله می‌کوشد در کنار مروری انتقادی بر ادبیات مزبور (با تأکید بر آثار فردریکس و ریتزر) نشان دهد که تحلیل‌ها و مواضع این گروه از جامعه‌شناسان در ترسیم ساختار علم جامعه‌شناسی پیوند ارگانیکی با مدل کوهن ندارد و اتکای تحلیلی آنها به کوهن نادرست است. درحقیقت، جامعه‌شناسانی که به این مدل علاقه نشان دادند فقط از طریق بازتعریف مفهوم پارادایم و تحریف مدل کوهنی از علم بود که توانستند پارادایم‌هایی را در علم جامعه‌شناسی بیابند؛ نیز استدلال کردیم که اگر در جامعه‌شناسی پارادایم‌هایی وجود داشته باشد نمی‌توان آن را در کل جامعه‌شناسی یافت، بلکه باید در درون حوزه‌های مضمونی پژوهش جامعه‌شناختی پیدا شوند. دیگر اینکه پذیرش پارادایم در جامعه‌شناسی مشروط به وجود جماعتی از شاغلان یا پژوهشگرانی است که به پارادایم پیش‌گفته تعلق داشته باشند. سوم اینکه باید بتوان از پارادایم مزبور در طرح معماها و حل آنها استفاده کرد. نکته دیگر این مقاله آن است که تاریخ جامعه‌شناسی تاکنون نشان می‌دهد جامعه‌شناسی همواره فاقد پارادایم مسلطی بوده است که برای تکوین علم نرمال کوهنی ضرورت دارد. بنابراین، شاید استفاده از مدل کوهنی اصولاً در جامعه‌شناسی ممکن نباشد. به علاوه، جامعه‌شناسی فاقد سنت پژوهشی روشن و مشخص برای حل معماست و عمدتاً در آن از رویکردها و

---

۱. استادیار گروه جامعه‌شناسی انقلاب پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی qtaleban@yahoo.com

چشم‌اندازهای وسیع استفاده می‌شود. در نتیجه، تلاش برای گنجاندن جامعه‌شناسی در چارچوب مدل کوهنی شاید اساساً گمراه‌کننده باشد.

**واژگان کلیدی:** توماس کوهن، پارادایم، ماتریس رشته‌ای، مثالواره، علم نرمال، جامعه‌شناسی، جورج ریتزر.

### مقدمه

بدون تردید یکی از بانفوذترین و جدلی‌ترین کتاب‌های دانشگاهی در چند دهه گذشته کتاب توماس کوهن با عنوان *ساختار انقلاب‌های علمی*<sup>۱</sup> بوده است.<sup>۲</sup> این کتاب در بسیاری از رشته‌ها همچون تاریخ، فلسفه، زبان‌شناسی، علوم سیاسی، انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی، اقتصاد، الهیات و حتی هنر تأثیر گذاشته است. ولی اثر مزبور بیش‌ازهمه برای جامعه‌شناسان مهم تلقی شد، تا جایی که کتاب کوهن را یکی از اثرگذارترین کتاب‌ها در زمینه جامعه‌شناسی طی سی سال گذشته ارزیابی کرده‌اند (کرایب، ۱۳۷۸: ۲۱).<sup>۳</sup> درحقیقت، پس از انتشار اولیه این کتاب (۱۹۶۲) و به‌ویژه چاپ دوم آن (۱۹۷۰) که حاوی تکمله یا الحاقیه جدید مفصلی در رفع برخی ابهامات و پاسخ به انتقادات بود، جامعه‌شناسان موجی از آثار نوشتاری را در زمینه کاربرد مفهوم پارادایم و مدل کوهن برای تحلیل ساختار علم جامعه‌شناسی در دهه هفتاد میلادی تولید کردند (فردریکس، ۱۹۷۰؛ داگلاس، ۱۹۷۱؛ کارول، ۱۹۷۲؛ والش، ۱۹۷۲؛ کولیک، ۱۹۷۲؛ افرات، ۱۹۷۲؛ فیلیپس، ۱۹۷۳؛ لهن و یانگ، ۱۹۷۴؛ شرم، ۱۹۷۴؛ دنیسوف و همکاران، ۱۹۷۴؛ باتومور، ۱۹۷۵؛ ریتزر، ۱۹۷۵؛ ویلکه و موهان، ۱۹۷۹؛ اسنایزک، ۱۹۷۶؛ وستوس، ۱۹۷۶؛ پیکو و همکاران، ۱۹۷۸؛ مارتیندال، ۱۹۷۹؛ اسنایزک، ۱۹۷۹؛ فریدهایم، ۱۹۷۹؛ اکبرگ و هیل، ۱۹۷۹).

۱. چاپ اول این کتاب در سال ۱۹۶۲، چاپ دوم در سال ۱۹۷۰ و چاپ سوم در سال ۱۹۹۶، که سال فوت کوهن بود، منتشر شد.

۲. کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* کوهن بیشترین مراجعه‌کننده را در نیمه دوم قرن بیستم داشت (روزنبرگ، ۱۳۸۴: ۲۵۷). فولر (۲۰۰۲) نیز تصریح کرده است که با توجه به کثرت تیراژ، ترجمه‌ها، و ارجاعات امکان دارد کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* کوهن پرنفوذترین اثر درباره ماهیت علم در قرن بیستم باشد (مقدمه زیباکلام بر کوهن، ۱۳۹۰: ۱۰).

۳. ریتزر نیز تصریح کرده است که این کتاب توماس کوهن از همه بیشتر برای جامعه‌شناسان مهم تلقی شد (۱۳۷۴: ۶۳۰ و ۲۰۰۸: ۷ پیوست). شاید آوردن این جمله سرش نیز خالی از لطف نباشد که «توماس کوهن کسی است که آرای او در جامعه‌شناسی تأثیر کامل گذاشته است» (۱۳۷۴: ۵۲).

این تلاش‌های متعدد عمدتاً برای به‌کارگیری طرح پارادایمی کوهن از توصیف ساختار علم جهت تحلیل وضعیت علم جامعه‌شناسی صورت گرفته است، اما نتایج این کوشش‌ها چندان رضایت‌بخش نبوده است و هر جامعه‌شناسی محصولی متفاوت با دیگری تولید کرده است. به عبارت دیگر، اختلاف جامعه‌شناسان در تعیین ساختار و منزلت پارادایمی جامعه‌شناسی براساس مدل کوهن نسبتاً زیاد بوده است، تاجایی که جامعه‌شناسی را علمی که واجد یک تا هشت پارادایم است معرفی کرده‌اند که ماهیت و ساختار این پارادایم‌ها نیز از فردی به فرد دیگر تغییر می‌کند. به نظر می‌رسد دلیل اصلی اختلاف جامعه‌شناسان این بوده است که آنان به مدل کوهن صرفاً استناد کرده‌اند، بدون آنکه به‌طور جدی استدلال‌ها و الزامات دلالتی تحلیل کوهن را بپذیرند و به‌کار گیرند. نتیجه استفاده آزاد و غیرملتمزم به مدل کوهن عبارت بوده است از اینکه جامعه‌شناسان به‌گونه‌ای مفهوم پارادایم را به‌کار گرفته‌اند که هرگز مدنظر کوهن نبوده است. در واقع، تعاریف و تفسیرهای چندگانه از مفهوم پارادایم باعث شد تا جامعه‌شناسان امکان بیابند تا همراه با استناد به کوهن، دلالت‌ها و الزامات جدی این انتخاب را متقبل نشوند. این مقاله پس از مروری انتقادی بر ادبیات مزبور نشان می‌دهد تحلیل‌ها و مواضع این گروه از جامعه‌شناسان در ترسیم ساختار علم جامعه‌شناسی بر اساس مدل کوهن نادرست است، گرچه ممکن است صائب باشد. البته، یادآوری این نکته حائز اهمیت است که بنا به اهداف مقاله، اعتبار استدلال‌ها یا مدل تحلیلی کوهن در اینجا نقد نمی‌شود.

### مفهوم کوهنی پارادایم

با توجه به اجمال و ابهام معنای مندرج در مفهوم پارادایم در اثر اولیه کوهن (۱۹۶۲) تعجبی ندارد که جامعه‌شناسان در هنگام به‌کارگیری این مفهوم دچار سوءتفسیر و تعبیر شده‌اند. کوهن در این اثر معانی متعددی برای پارادایم بیان کرد، بدون اینکه تعریف صریحی از آن ارائه دهد. البته او در تکمله‌ای که بر چاپ دوم کتابش (۱۹۷۰) نگاشت تصدیق کرد که مفهوم پارادایم را به‌صورت مشترک لفظی به‌کار برده و توضیحاتش از این مفهوم مبهم بوده است (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۳۶۹/۱۸۱). حتی شارح همدل با کوهن (ماسترمن، ۱۹۷۰) گفت کوهن در چاپ اول کتاب خود (۱۹۶۲) اصطلاح پارادایم را دست‌کم در ۲۲ معنای مختلف

به کار برده است.<sup>۱</sup> با وجود این، ماسترمن تصریح کرد که این کاربردهای مختلف را می‌توان در سه دسته اصلی تقسیم کرد: متافیزیکی، جامعه‌شناختی، و سازه‌ای/برساختی.<sup>۲</sup> البته، بعدها کوهن در آثار دیگرش تلاش کرد معنای مشخص و محصلی از اصطلاح پارادایم ارائه دهد و آن را تصریح بیشتری بخشد.<sup>۳</sup> ولی درمقابل، کاربران این مفهوم تلاش کردند معانی آن را بسط دهند و بر ابهامش بیفزایند. درحقیقت، هرچه کوهن کوشید حد و مرز معنای واژه‌های کلیدی‌اش را مشخص و محدود کند، دیگران به بسط دادنشان متعهد شدند (هیل، ۱۹۷۵: ۶۲؛ پری، ۱۹۷۷: ۴۰).

دسته‌بندی ماسترمن از معانی سه‌گانه پارادایم نزد کوهن را می‌توان باورهایی در سه سطح متفاوت در نظر گرفت. در بالاترین سطح از انتزاع (که با آنچه ماسترمن پارادایم متافیزیکی یا فراپارادایم خوانده است مطابقت دارد)، پارادایم عبارت است از پیش‌فرض‌های بلامنزاع یا بلاپرسش. گرچه کوهن صریحاً چنین کاربردی را قبول نکرده است، ماسترمن این معنا از پارادایم را در کتاب کوهن فراوان یافته و تصریح کرده است که این نوع پارادایم است که مفسران فلسفی به آن زیاد ارجاع داده‌اند (ماسترمن، ۱۹۷۰: ۶۵). معنای محدودتر پارادایم عبارت است از ماتریس رشته‌ای یا چارچوب رشته تخصصی<sup>۴</sup> (تقریباً معادل با پارادایم جامعه‌شناختی ماسترمن) که نشان‌دهنده تعهدات مشترک هر اجتماع علمی در رشته‌ای خاص است که دربردارنده تعمیم‌های نمادین، باورها، ارزش‌ها و گروهی از عوامل دیگر است (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۸۲ / ۱۳۶۹: ۱۸۰). یک ماتریس رشته‌ای می‌تواند خرده‌فرهنگ خاص یک اجتماع علمی در نظر گرفته شود. البته در این معنا، پارادایم به باورها یا اعتقادات معطوف به کل یک رشته علمی (مثل زیست‌شناسی) ارجاع ندارد، بلکه به اجتماعی از متخصصان درون یک زیررشته (مثل کاوشگران حوزه باکتری‌ها در زیست‌شناسی) ارجاع دارد. درنهایت، محدودترین کاربرد پارادایم از نظر ماسترمن عبارت است از آنچه کوهن آن را مثالواره<sup>۵</sup> نامیده است. این معنا

۱. کوهن در پی‌نوشت چاپ دوم کتاب خویش به همین نکته از ماسترمن اشاره کرده است (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۸۱/۱۳۶۹: ۱۸۰).

## 2. Constructive

۳. این آثار که شامل مقالات، مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های کوهن بعد از کتاب *ساختار انقلاب‌های علمی* (۱۹۷۰) و معطوف به مباحث آن ارائه شده است، در کتابی با عنوان *راه پیموده‌شده از کتاب ساختار انقلاب‌های علمی* به بعد پس از مرگ کوهن توسط دانشگاه شیکاگو منتشر شده است (کوهن، ۲۰۰۰).

## 4. Disciplinary Matrix

## 5. Exemplar

از پارادایم مطابق با چیزی است که ماسترمن برایش برجسب «ابزار/مصنوع»<sup>۱</sup> یا «سازه/برساخته»<sup>۲</sup> انتخاب کرد. اصطلاح مثالواره قبل از هر چیز به معلومات واقعی یک اجتماع علمی اشاره دارد. شایان ذکر است چیزی که بسیاری از شارحان کوهن و کاربران مدل او در جامعه‌شناسی نتوانستند ببینند همین مثالواره است که اصلی‌ترین معنای پارادایم نزد کوهن بوده است. توضیح آنکه کوهن در تکمله خود بر چاپ دوم کتابش (۱۹۷۰) تصریح می‌کند پارادایم را به دو معنای متفاوت «ماتریس رشته‌ای» و «مثالواره» به کار برده است که معنای مثالواره در مقایسه با ماتریس رشته‌ای مناسب‌تر است، چون کاربردهای عمیق‌تری دارد (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۳۶۹/۱۷۵: ۱۷۴) و در ادامه می‌نویسد: «اکنون که بر اصطلاح پارادایم عمری گذشته، می‌خواهم مثالواره را جایگزین آن سازم... پارادایم به منزله مثالواره همان چیزی است که من اکنون آن را بدیع‌ترین و کم‌فهمیده‌شده‌ترین جنبه این کتاب می‌دانم» (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۳۶۹/۱۸۷: ۱۸۴-۵).

بعدها، کوهن در مقاله‌ای با عنوان «تأملات ثانویه در خصوص پارادایم‌ها» همین مطلب را بازگو می‌کند: «از این به بعد، پارادایم را معادل با مثالواره توصیف می‌کنم» (کوهن، ۱۹۷۴: ۴۶۳ و ۲۰۰۰: ۱۶۸). منظور کوهن از مثالواره مسئله‌گشایی‌های عینی و ملموس است که دانشجویان از آغاز تربیت علمی‌شان، چه در آزمایشگاه‌ها، چه در امتحانات، یا در پایان فصول متون درسی‌شان، در رشته‌ای خاص با آنها روبه‌رو می‌شوند. کوهن اضافه می‌کند که باید دست‌کم بعضی مسئله‌گشایی‌های فنی موجود در مجلات ادواری و فصلنامه‌های علمی نیز افزوده شود که دانش‌پژوهان پس از دوره‌های آموزشی در حرفه پژوهشی خود با آنها مواجه می‌شوند، و به آنها از طریق نمونه نشان داده می‌شود که کار خود را چگونه باید به انجام برسانند (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۳۷۰/۱۸۷: ۲۲۸).

در همین جهت و برای ایضاح مفهومی هرچه بیشتر اصطلاح پارادایم نزد کوهن، ماسترمن مدعی شد که پرسش اصلی چیستی پارادایم نیست، بلکه این است که پارادایم چه می‌کند؟ کوهن هرگز در روشن کردن این مطلب کامیاب نشد. همین امر موجب آشفتگی‌ها و اغتشاشاتی است که استدلال او را احاطه کرده است. با وجود عدم موفقیت کوهن، ماسترمن کامیاب شد: «اگر بپرسیم که پارادایم کوهنی چیست، عادت یا رویه کوهن در ارائه تعاریف چندگانه مشکل‌ساز است. ولی، اگر بپرسیم پارادایم چه کار می‌کند، روشن خواهد شد که معنای ابزاری یا

1. Artifact  
2. Construct

سازه‌های پارادایم معنای بنیادین آن است. فقط با یک ابزار است که می‌توانید معماها را حل کنید» (ماسترمن، ۱۹۷۰: ۷۰).

با این انتقادات ماسترمن بود که کوهن شروع به روشن کردن هرچه بیشتر کارکرد پارادایم در معنای مثالواره کرد: «قابلیت حاصل شده برای اینکه موقعیت‌های گوناگون را به صورت مشابه ببیند، به اعتقاد من، اساس چیزی است که دانشجو با حل مسائل مثالواره به دست می‌آورد. خواه این حل مسئله با یک مداد و کاغذ ساده صورت پذیرد و خواه به وسیله کارکردن در آزمایشگاهی بسیار مجهز. پس از آنکه تعدادی از این کارها را به صورت کامل انجام داد- که روش حل مسئله برای هریک از دانشجویان متفاوت است- این وضعیت‌ها را که خودش به مثابه یک دانشمند با آنها مواجه شده بود به همین صورت هیئت کلی‌اش {گشتالتی} همچون سایر اعضای گروه تخصصی خود می‌بیند» (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۳۶۹/۱۸۹-۷-۱۸۶).

پس، کارکرد مثالواره عبارت است از امکان پذیر شدن شیوه‌ای از دیدن چیزی در سطح عینی و ملموس برای فرد که بدان وسیله انجام فعالیت «حل معما» را میسر می‌گردد؛ به عبارت ساده‌تر، کارکرد پارادایم (مثالواره) حل معماست.<sup>۱</sup> این معنای پارادایم به مثابه مثالواره برای استدلال کوهن مرکزیت دارد، چون پایه و بنیان مفهوم «علم نرمال» را تشکیل می‌دهد<sup>۲</sup> و علم نرمال نیز پایه و بنیانی برای مرزبندی کوهن میان علم از غیرعلم است (کوهن، ۲۰۰۰: ۹-۱۳۸). از دید کوهن، برای اینکه بتوان رشته‌ای را علم محسوب کرد باید نشان داد که به طور عادی و مستمر، متعهد و مشغول به فعالیت «معما- راه‌حل» یا «حل معما» است. ولی، فرآیند حل معماها فقط هنگامی انجام می‌پذیرد که یک اجتماع علمی در راه‌حل‌های عینی و واقعی معماها اشتراک نظر داشته باشند.<sup>۳</sup> همین مسئله است که بُعد ساختار اجتماعی پارادایم را

---

۱ از نظر کوهن معما (puzzle) دقیقاً معادل با مسئله (problem) در دیدگاه پوپری نیست. او تصریح می‌کند «معماها نوع ویژه‌ای از مسائل هستند که می‌توانند ابتکار و مهارت دانشمندان را در یافتن راه‌حل بیازمایند. مسائل واقعاً حیاتی از قبیل معالجه سرطان یا تدبیر برای صلحی پایدار، اغلب معما به حساب نمی‌آیند، بیشتر به این علت که امکان دارد اصلاً راه‌حلی نداشته باشند. وجود یک راه‌حل تضمین‌شده معیار معما بودن مسئله است» (کوهن، ۱۹۷۰: ۷-۳۶).

۲ کوهن علم نرمال را با پژوهش‌های مستمر حل معمایی تعریف می‌کند.

۳ کوهن تلاش کرده است تا ساختار علم و فعالیت علمی را توصیف و تشریح کند، نه اینکه رهنمودها یا توصیه‌هایی برای تحقق آن ارائه دهد: «من مدعی هیچ درمان و معالجه‌ای برای یاری‌رساندن به انتقال از پیش‌علم به علم نیستم، مضافاً اینکه تصور نمی‌کنم چنین چیزی بتوان داشت... اگر برخی دانشمندان علوم اجتماعی از من این دیدگاه را اخذ کرده‌اند که می‌توانند جایگاه و مرتبه رشته‌شان را ابتدا از طریق ایجاد توافق درباره مبانی و

نمایان می‌سازد. درحقیقت، از دید کوهن «پارادایم» دو بُعد اصلی و مرکزی دارد: اول، بُعد شناختی و دوم، ساختار اجتماعی که پارادایم در درون آن جاری و ساری است. بدین‌سان، به‌جز مثالواره‌ها که نشان‌دهنده بُعد شناختی پارادایم است، چیزی که به همین اندازه اهمیت دارد ساختار گروهی است که به‌طور جمعی، حافظ و نگهدارنده آن پارادایم است (کوهن، ۱۹۷۰: ۸۱-۱۳۶۹/۱۷۶-۸۰ و ۲۰۰۰: ۶-۱۴۴).

براین‌اساس، پارادایم اجتماعی متحد از دانش‌پژوهان را پیش‌فرض می‌گیرد. چون حل‌کردن مستمر و مداوم معماها فقط هنگامی میسر است که گروهی متحد وجود داشته باشد که در مجموعه‌ای سازگار از باورها مشترک و سهیم باشند تا اتفاق نظری را درباب موضوع مطالعه (وجودشناسی)، روش‌های مطالعه و واری مدعاها (روش‌شناسی) و غیره به‌وجود آورند. بحث کوهن درباره جامعه‌پذیری آکادمیک یا تربیت دانش‌پژوهان جدید با نمونه و مثال در یک رشته علمی نشان‌دهنده این زمینه گروهی علم است. به دانشجویان جدید در یک رشته با زحمت زیاد مجموعه‌ای از عقاید آموزش داده می‌شود که مبین آن رشته است. درحقیقت، تغییر و تحول از یک دانشجوی لیسانسیه گنج و سردرگم به پژوهشگر و دانشمندی خبره و ماهر، تحولی عمده و بنیادین است. دانشجویان ابتدا نوع خاصی از دانش را به‌صورت نظری یاد می‌گیرند و سپس شروع به یادگرفتن کاربردهای آن می‌کنند. آنها در ادامه تحصیل خود، شروع می‌کنند به یادگرفتن مجموعه تخصصی‌تری از دانش که تخصص‌های علمی آنها را شکل می‌دهد. در تمام این مراحل، دانش‌پژوهان مبتدی برای توضیح چیزهایی که در وهله اول درک‌ناشدنی به نظر می‌رسند به متون درسی و استادانشان وابسته‌اند. فرآیند یادگیری نسبتاً غیرپروبلماتیک فقط هنگامی امکان‌پذیر است که متون درسی و اجتماع عالمان/مدرسان فاقد نزاع و مجادله درخصوص بنیان‌ها و ساختار واقعی دانش باشد. فقط پس از جامعه‌پذیری آکادمیک و آموزش‌های بلندمدت است که دانشجویان یاد می‌گیرند کجا به‌دنبال موضوعات معمایی برای پژوهش‌هایی باشند که پارادایم‌ها عملاً راه‌حلی را برای آنها تضمین می‌کنند. براین‌اساس، پارادایم مشغولان یا کاوشگران خویش را در درون چارچوبی نسبتاً محکم و روشن از باورها به یکدیگر پیوند می‌دهد. از این‌رو، هرگونه تحلیلی که ماهیت اجتماعی پارادایم را نادیده بگیرد نمی‌تواند جوهر مفهوم پارادایم را در معنای کوهنی‌اش پوشش دهد. این مطلب

---

بنیان‌ها و سپس حرکت به سمت حل معماها بهبود بخشند، دیدگاه مرا خیلی بد و نادرست فهمیده‌اند» (کوهن، ۲۰۰۰: ۱۳۸).

برای کوهن از اهمیت بسزایی برخوردار بوده است، تاجایی که در تکمله یا پی‌نوشت چاپ دوم کتابش (۱۹۷۰) دو مفهوم پارادایم و اجتماع علمی را براساس یکدیگر تعریف و بر خصیصه جامعه‌شناختی آن تأکید کرد: «پارادایم چیزی است که اعضای اجتماع علمی در آن شریک هستند و برعکس. اجتماع علمی مشتمل است بر دانشمندانی که در پارادایمی شریک هستند... اگر قرار بود این کتاب مجدداً نوشته شود با بحثی درباره ساختار اجتماع علمی شروع می‌شد، مبحثی که اخیراً موضوع پژوهش‌های جامعه‌شناختی مهمی شده است»<sup>۱</sup> (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۳۶۹/۱۷۶).

چیزی که در این زمینه مایه تعجب کوهن بوده آن است که تعدادی از جامعه‌شناسان این بنیان جامعه‌شناختی موضع او را ندیده‌اند یا ترجیح داده‌اند آن را نادیده بگیرند (کوهن، ۲۰۰۰: ۱۴۸). همان‌طور که خواهیم دید، این انتقاد کوهن بر بسیاری از جامعه‌شناسانی که سعی کرده‌اند مدل او را در تحلیل وضعیت جامعه‌شناسی به کار گیرند وارد است.

### تحلیل پارادایمی جامعه‌شناسان از جامعه‌شناسی

همان‌طور که گفتیم، پارادایم به چیزی اشاره دارد که به دانش‌پژوهان و دانشمندان یک رشته علمی امکان می‌دهد به سمت حل معماهایی بروند که به‌طور مداوم به‌وجود می‌آورند. با وجود این، هنگامی که جامعه‌شناسان مفهوم پارادایم را به کار گرفتند، غالباً معنایی نزدیک به رویکرد یا دیدگاه نظری عام یا حتی مجموعه‌ای از عناصر، رویکردها یا دیدگاه‌های نظری مختلف و کمابیش متمایز را در ذهن داشتند. پارادایم‌های جامعه‌شناسی که جامعه‌شناسان مطرح کردند، متعدد و از فردی به فرد دیگر متفاوت‌اند. این بیشتر نشان‌دهنده تخیل و تصور هر جامعه‌شناس از جامعه‌شناسی بوده است تا به کارگیری مدل کوهنی در تحلیل ساختار این رشته علمی. نکته اصلی آن است که گرچه جامعه‌شناسان می‌توانند به راحتی یک

۱ نزد کوهن علم فعالیت‌ی ذاتاً اجتماعی است: علم نرمال قائم به وجود اجتماعی علمی است که پایبندی به پارادایمی مشترک، مایه و ملاط همبستگی اعضای آن است. نحوه آموزش علم در مدارس و دانشگاه‌ها، شیوه پذیرفته شدن دانشمندان جوان در اجتماع علمی، شیوه انتشار مطالب علمی و چیزهای دیگری که جنبه جامعه‌شناختی دارند بسیار مورد توجه کوهن بودند. از این رو، تعجب ندارد که افکار کوهن بر جامعه‌شناسان علم بسیار تأثیر گذاشت. به‌طور مشخص در جامعه‌شناسی علم نهضتی به نام «برنامه قوی» در دهه هفتاد در بریتانیا ظهور کرد که بسیار مدیون کوهن بود (آکاشا، ۱۳۸۷: ۱۲۶).



جامعه‌شناسی را به انحاء مختلف و متمایز از یکدیگر برش دهند، پذیرفتن اینکه هریک از این برش‌ها واجد ساختار پارادایمی به مفهوم کوهنی هستند، بسیار دشوار و پرسش‌برانگیز است. جدول شماره ۱ نشان‌دهنده دوازده مجموعه متفاوت از جامعه‌شناسانی است که ساختار علم جامعه‌شناسی را دست‌کم در ده شیوه کاملاً متفاوت دیده و همگی مدعی شده‌اند که «پارادایم‌های کوهنی» ارائه داده‌اند.<sup>۱</sup>

همان‌طور که در جدول ۱ منعکس شده است، اولین تلاش مربوط به فردریکس است که کاملاً صریح و روشن وام‌گیری خویش را از کوهن ابراز کرده و براساس دیدگاه کوهن توصیفی اولیه از پارادایم‌ها در جامعه‌شناسی ارائه داده است (فردریکس، ۱۹۷۰: ۴). او بنا بر اهداف عملی‌اش دست به اصلاحات اساسی در مفهوم پارادایم زد. فردریکس با تصدیق این موضوع که کوهن (۱۹۶۲) قصد نداشت طرح اولیه و اصلی‌اش را برای تحلیل علوم اجتماعی به‌کار گیرد، تلاش خویش را مصروف چنین تحلیلی کرد (فردریکس، ۱۹۷۰: ۱۹-۱۸). براین‌اساس، فردریکس ابتدا تصدیق کرد که در جامعه‌شناسی هیچ پارادایم مسلطی وجود ندارد که برای تکوین علم نرمال کوهنی ضرورت داشته باشد و شاید چنین وضعیتی در جامعه‌شناسی اصلاً امکان‌ناپذیر باشد.<sup>۲</sup> برای اثبات این مدعا، فردریکس استدلال‌های زیادی درباب ماهیت متمایز علوم اجتماعی از علوم طبیعی آورد و به نقد کوهن پرداخت و اذعان کرد که در دیدن این تفاوت‌های بنیادین ناتوان بوده است (۱۹۷۰: ۵-۳۲۴).<sup>۳</sup> باری، فردریکس مدعای خویش را این‌گونه فرمول‌بندی کرد که در جامعه‌شناسی دو نوع پارادایم وجود دارد: نوع اول، پارادایم‌هایی هستند که فردریکس آنها را شبیه به علوم طبیعی تلقی کرد و دوتای اصلی آنها را در جامعه‌شناسی عبارت از پارادایم سیستمی/وافق در برابر پارادایم تضاد/کشمکش دانست (فردریکس، ۱۹۷۰: ۲۵ و ۴۵).

۱ توضیحات مربوط به این آثار از اکبرگ و هیل، ۱۹۷۹: ۹۲۳-۹۲۹ اقتباس شده است.

۲ البته همان‌طور که گفتیم، براساس دیدگاه کوهن، پارادایم‌ها یا مثالواره‌ها برای کل یک رشته علمی در نظر گرفته نمی‌شوند.

۳ البته کوهن در سال ۱۹۸۹ در سخنرانی خویش با عنوان «علوم طبیعی و انسانی» ضمن تشریح دیدگاه خود در تفاوت این علوم تصریح کرد که این تفاوت‌ها می‌توانند بنیادین نباشند و صرفاً محصول وضعیت پیشرفت این دو مجموعه علم باشند. ضمن آنکه ممکن است در علوم اجتماعی - که هم‌اکنون ساختاری مشابه با پژوهش نرمال حل معمایی علوم طبیعی ندارد - نیز تعداد فزاینده‌ای از متخصصان و کاوشگران بتوانند پارادایم‌هایی را پیدا کنند که از پژوهش‌های نرمال حل معمایی حمایت و پشتیبانی کنند... همان‌طور که در حال حاضر این تحول را می‌توان در بخش‌هایی از علم اقتصاد و روان‌شناسی دید (کوهن، ۲۰۰۰، فصل دهم).

جدول ۱. دوازده مجموعه از پارادایم‌های جامعه‌شناسی

کارول (۱۹۷۲) تحلیل واریانس	داگلاس (۱۹۷۱) فرضیه‌ای-آماري	فردریکس (۱۹۷۰) کاهنانه پیامبرانه
لهمن و یانگ (۱۹۷۴) ستیز/تضاد وفاق	والش (۱۹۷۲) پوزیتیویستی پدیدارشناسی	وستوس (۱۹۷۶) طبقه سازمان
کوکلیک (۱۹۷۲) کارکردگرایی ساختی تعامل‌گرایی محیطی عملیاتی‌گرایی	ریتزر (۱۹۷۵) واقعیت اجتماعی تعریف اجتماعی رفتار اجتماعی	شرمن (۱۹۷۴) قانونی تفسیری انتقادی
افرات (۱۹۷۲) مارکسیسم مکتب فرهنگی دور کیمی وبری/پارسونزی/سایبرنتیک مبادله/منفعت‌گرایی فرویدیسم تعامل‌گرایی نمادین پدیدارشناسی/اتنومتولوژی	باتومور (۱۹۷۵) کارکردگرایی ساختی تاریخی ساختارگرایی پدیدارشناسی	دنیسوف، کالاهان و لوین (۱۹۷۴) جامعه‌شناسی خرد تطور‌گرایی اجتماعی کارکردگرایی تضادگرایی اراده‌گرایی

(اکبرگ و هیل، ۱۹۷۹: ۹۳۰)

این نوع از پارادایم‌ها با تصویری از یک رشته علمی مطابقت دارد که واجد موضوع مستقلی برای خویش است (۱۹۷۰: ۵۵). از نظر فردریکس این نوع اولیه از پارادایم‌ها، مهم‌ترین پارادایم‌ها در جامعه‌شناسی نیستند. در جامعه‌شناسی یک بُعد بنیانی‌تر پارادایمی وجود دارد و آن عبارت است از این باور که آیا جامعه‌شناسان خودشان را کارگزار علمی<sup>۱</sup> تصور می‌کنند یا خیر (فردریکس، ۱۹۷۰: ۵۵).<sup>۲</sup> فردریکس مدعی شد این سطح از پارادایم بالاتر و اساسی‌تر است و واجد قدرت کنترلی بر پارادایم‌های مرتبه پایین‌تر است. براین اساس، فردریکس خاطر نشان کرد که دو پارادایم بنیادین در جامعه‌شناسی وجود دارد: کاهنانه<sup>۳</sup> و پیامبرانه.<sup>۱</sup> درحالی‌که

1. scientific agent

۲. برای مرور و ارزیابی این پارادایم به‌عنوان شکلی از «رهایی‌بخشی» ر.ک پری، ۱۹۷۷: ۴۴-۴۲.

3. priestly

جامعه‌شناسان متعلق به پارادایم پیامبرانه، خودشان را کارگزار تغییر و تحول اجتماعی می‌دانند، جامعه‌شناسان وابسته به پارادایم کاهنانه خودشان را دانشمند فارغ از ارزش می‌انگارند. فردریکس معتقد است انتخاب میان این دو نوع پارادایم بنیادین، تأثیری تعیین‌کننده بر انتخاب از میان دو پارادایم تضاد یا وفاق دارد (۱۹۷۰: ۱-۲۹۰).

در نقد استدلال فردریکس می‌توان گفت از حیث معناشناسی کوهنی، پارادایم‌های مرتبه پایین (یعنی دو پارادایم وفاق و تضاد) در بهترین حالت با معنای ماتریس رشته‌ای از پارادایم، نه مثالواره، مطابقت دارند. از طرف دیگر، شاید بتوان گفت اساساً با مفهوم کوهنی از پارادایم نیز مطابقت ندارند؛ چون اولاً به فراخنای کل رشته هستند و ثانیاً، علم جامعه‌شناسی را با معیار اجتماع علمی تقسیم نمی‌کنند. گذشته‌ازاین، پارادایم‌های مرتبه بالاتر فردریکس (کاهنانه و پیامبرانه) جنبه‌های اعتقادی دارند. البته نمی‌توان مدعی شد که چنین باورهایی در میان عالمان اصلاً وجود ندارد، ولی آنها گروه محدودشده و پیوندیافته‌ای نیستند و تأثیر زیادی در جهت‌دهی پژوهش‌ها ندارند (اکبرگ و هیل، ۱۹۷۹: ۹۲۹). همچنین، در پارادایم‌های مرتبه بالاتر فردریکس، علم یا حداقل جامعه‌شناسی به مثابه تعهد سیاسی ناب دیده می‌شود که در آن معماها و سنت‌های پژوهشی هیچ نقش فعالی ایفا نمی‌کنند. اخذ چنین دلالت‌های معنایی از مفهوم پارادایم کاملاً با دیدگاه کوهن متفاوت است. نکته مهمی که فردریکس نادیده گرفته عبارت است از آنکه کوهن به ملاحظه فعالیت علمی به مثابه دانش ابزاری حل معمایی علاقه‌مند بود. توجه به فرد دانشمند به عنوان کنشگر یا کارگزار، توجه کردن به چیزی کاملاً متفاوت است. بعدها، فردریکس (۱۹۷۲) با پیروی از بحث کوهن درباره اهمیت مثالواره‌ها در توسعه یک رشته علمی، ایده‌ای را برای نوعی مثالواره در حوزه جامعه‌شناسی بسط داد که آن را «دیالکتیک» نامید. با وجود این، مجدداً مفهوم مثالواره را به قدری جرح و تعدیل کرد که از محتوای کوهنی‌اش خالی شد.

البته فردریکس در دفاع از رویکرد نظری وفاق یا کارکردگرایی به عنوان یکی از پارادایم‌های عمده در جامعه‌شناسی تنها نبوده است. لهما و یانگ (۱۹۷۴)، کوکلیک (۱۹۷۲) و باتومور (۱۹۷۵) نیز مدعی‌اند که کارکردگرایی (همراه با پارادایم‌های دیگر) پارادایمی در جامعه‌شناسی است. در صورتی که کارکردگرایی و مدافعان آن «پارادایم» در معنای کوهنی محسوب نمی‌شوند، چون کارکردگرایی دستاوردهای تصدیق‌شده‌ای ندارد که به‌طور عملی یک سنت پژوهشی را شکل دهد (اکبرگ و هیل، ۱۹۷۹: ۹۳۰).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در تمام نمونه‌های پیش‌گفته تحلیل پارادایمی بر رشته جامعه‌شناسی به‌عنوان کل متمرکز است که این نوع تحلیل را می‌توان در سطح «فراخانی یا پهنای رشته بودن»<sup>۱</sup> پارادایم‌ها نامید که اصولاً به حوزه‌های مضمونی مربوط به زیررشته‌های جامعه‌شناسی اختصاص ندارد. جامعه‌شناسانی همچون والش (۱۹۷۲) و شرمین (۱۹۷۴) نیز به سراغ همین سطح از تحلیل رفته‌اند.

ازسویی دیگر، اگر جامعه‌شناسان مزبور احساس کرده‌اند که در جامعه‌شناسی پارادایم‌هایی وجود دارد، افراد دیگری نیز معتقدند رشته جامعه‌شناسی هنوز ماقبل پارادایمی است. در میان این گروه می‌توان از دنیسوف و همکارانش نام برد که مدعی‌اند جامعه‌شناسی هنوز فاقد پارادایم است و در این رشته فقط می‌توان از مفروضات پارادایمی سخن گفت که زیربنای کار جامعه‌شناختی است (۱۹۷۴: ۳-۲). آنها براین‌اساس پنج‌پایه را برای کار جامعه‌شناختی از یکدیگر تفکیک کردند: جامعه‌شناسی خُرد، تطورگرایی اجتماعی، کارکردگرایی، تضادگرایی و اراده‌گرایی. البته مباحث آنان روشن می‌کند که تعریفی وسیع از پارادایم را به معنای مجموعه وسیعی از عقاید مطمح نظر قرار داده‌اند (دنیسوف و همکاران، ۱۹۷۴: ۷-۳). دراین‌زمینه افرات (۱۹۷۲) نیز تصدیق کرد که کاربرد دقیق مفهوم پارادایم در مدل کوهن ما را الزاماً وادار به این نتیجه‌گیری می‌کند که جامعه‌شناسی علمی ماقبل پارادایمی است. ازاین‌رو تصریح کرد که معنای وسیع‌تری از پارادایم را انتخاب می‌کند و به کار می‌گیرد و براساس این نوع کاربرد اظهار کرد که در جامعه‌شناسی چندین پارادایم وجود دارد (افرات، ۱۹۷۲: ۱۱). با انتخاب این مسیر، افرات نوعی سنخ‌شناسی را مبتنی بر دو بُعد به‌کار گرفت: (۱) سطح تحلیل (خُرد در برابر کلان) و (۲) مؤلفه مضمونی تأکیدشده (مادی، عاطفی، تعاملی، و ذهنی یا نمادین). براین‌اساس، او هشت پارادایم را فقط برای جامعه‌شناسی سیاسی به‌وجود آورد و اذعان کرد که ممکن است تعداد واقعی آنها بیش از این باشد.

در آن‌سوی این پیوستار و درمقابل افرات، کارول (۱۹۷۲) استدلال کرده است که مفروضات اصلی در علوم اجتماعی زیربنای صرفاً یک پارادایم عمده، یعنی «پارادایم تحلیل واریانس»، است. البته کارول تصدیق کرد که این پارادایم صرفاً پارادایم جامعه‌شناختی نیست، ولی مهم‌ترین و گسترده‌ترین پارادایم است. کارول نیز مفهوم پارادایم را با اندیشه مربوط به فراخانی یا پهنای رشته‌بودن در نظر گرفته است، ضمن آنکه توجهش روش‌شناختی است تا مضمونی و نظری. درهرحال، پارادایم مدنظر کارول را می‌توان مؤلفه‌ای از ماتریسی رشته‌ای دید نه مثالواره.

در این باره، داگلاس (۱۹۷۱) دیدگاهی درباب پارادایم ارائه داد که تا حدود زیادی شبیه به دیدگاه کارول است. داگلاس نیز فقط یک پارادایم «فرضیه‌ای-آماری» را مطرح کرد و مدعی شد که اکثر حوزه‌های جامعه‌شناسی را پوشش می‌دهد و موجب برانگیختن پارادایم‌های رقیبی می‌شود که درمقابل این پارادایم به ملاحظات مضمونی متوسل شده‌اند. او استدلال کرد که یک تفاوت میان علوم طبیعی و علوم اجتماعی در این حقیقت نهفته است که در پارادایم‌های علوم طبیعی، انتخاب کردن فقط میان حوزه‌های تخصصی است، درحالی‌که در علوم اجتماعی در خود تخصص‌ها نیز انتخاب وجود دارد و به همین دلیل، رشته‌های علوم اجتماعی «چندپارادایمی» هستند. او برپایه این استدلال اظهار کرد که به نظر می‌رسد روش فرضیه‌ای-آماری پارادایمی معتبر برای روش‌های تحقیق در هر حوزه تخصصی جامعه‌شناسی باشد (داگلاس، ۱۹۷۱: ۴۶).

درنهایت، مشهورترین تلاش در زمینه به‌کارگیری مفهوم کوهنی از پارادایم برای جامعه‌شناسی مربوط به جورج ریتزر (۱۹۷۵/۱۳۷۴) است. ریتزر براساس درک درستی از مفهوم کوهنی پارادایم، ازسویی معتقد است که جامعه‌شناسان این مفهوم را به‌خوبی درک نکرده‌اند و ازسویی دیگر، کارکردهای پارادایم را پراهمیت تلقی کرد. درحقیقت، ریتزر یگانه نظریه‌پرداز جامعه‌شناسی بود که تمایز روشنی بین دو معنای پارادایم نزد کوهن یعنی، ماتریس رشته‌ای و مثالواره، برقرار کرد و از معدود کسانی بود که تصدیق کرد لازم نیست یک پارادایم برای کل یک رشته علمی به‌کار گرفته شود. در جدول زیر، تلاش شده است استدلال ریتزر (۱۳۷۴/۱۹۷۵) درباره ساختار سه‌پارادایمی علم جامعه‌شناسی خلاصه شود.

با وجود همه این‌ها، نمی‌توان کتمان کرد که ریتزر درجهت عکس استدلال‌هایش عمل کرده است، چون پارادایم‌های او نیز در پهنای رشته مطرح شده‌اند و مهم‌تر آنکه ریتزر اهمیت مثالواره‌ها را با این مدعا مردود شمرد که «یک پارادایم عبارت است از گسترده‌ترین واحد اتفاق نظر در درون یک علم» (ریتزر، ۱۳۷۴: ۶۳۲). چنان‌که پیش‌ازاین گفته شد، این‌گونه تعاریف وسیع از پارادایم خصیصه‌های ذاتی کوهنی را از آن بازمی‌ستانند. درحقیقت، ریتزر در تحلیل خویش معنای به‌چنگ‌آورده مفهوم پارادایم نزد کوهن را عملاً کنار گذاشت و در پاسخ به منتقدان، انجام چنین کاری را به‌صورت عامدانه تصدیق کرد: «من خواهان انحراف از تفسیر دقیق نظریه کوهن هستم، اگر این انحراف به ما کمک کند تا شناخت بیشتر و درک بهتری از جامعه‌شناسی به‌دست آوریم... من برخی از وجوه اصلی مدل کوهن را نادیده انگاشتم» (ریتزر، ۱۹۸۱: ۲۴۵).

جدول ۲. خلاصه ساختار پارادایم‌های ریتزر<sup>۱</sup>

نام پارادایم	مثالواره	تصویر موضوع	روش‌های مناسب	نظریه‌های تشکیل‌دهنده
واقعیت اجتماعی	دورکیم (قواعد روش جامعه‌شناسی؛ خودکشی)	پدیده اجتماعی کمابیش توسط نهادها و ساختارهای اجتماعی تعیین می‌شود	پرسش‌نامه، مصاحبه	کارکردگرایی ساختاری، تضاد/کشمکش، نظریه سیستم‌ها
تعریف اجتماعی	وبر (کنش اجتماعی)	شیوه‌ای که کنشگران واقعیات اجتماعی را تعریف و تفسیر می‌کنند	مشاهده	تئوری کنش، تعامل‌گرایی نمادین، پدیدارشناسی - اتنومتدولوژی
رفتار اجتماعی	اسکینر	پاداش‌ها و تنبیه‌های شکل‌دهنده به رفتار	آزمایش	رفتارگرایی، نظریه مبادله

(ریتزر، ۱۳۷۴/۱۹۷۵)

به همین سبب ریتزر مدعی شد که به جای تحلیل کوهنی که نوعی جامعه‌شناسی علم محسوب می‌شود تحلیل فراجامعه‌شناسانه<sup>۲</sup> ارائه داده است (ریتزر، ۱۳۷۴/۱۹۷۵). با این وصف، اگر ریتزر واقعاً قصد نداشته تحلیل کوهنی از ساختار جامعه‌شناسی ارائه دهد، چرا باید تا این اندازه به کوهن تکیه کند و در تشریح استدلال و مدل او بکوشد (ر.ک. ریتزر، ۱۹۷۵؛ ۲۰۰۸: بخش پیوست/۱۳۷۴: بخش پیوست). واقعاً چه معنایی دارد که فرد به تعیین منزلت پارادایمی جامعه‌شناسی علاقه‌مند باشد و مفهوم پارادایم را نیز از کوهن اخذ کند، ولی استدلال‌ها و ملزومات مدل کوهن را نادیده بگیرد؟ ازسویی، اگر مفاد و فحوای اصلی مدل تحلیل کوهن پذیرفته شود، منطقاً عناصر اصلی آن نیز باید مورد پذیرش قرار گیرد؛ ازسویی دیگر، اگر مفاد و فحوای اصلی مدل تحلیل کوهن پذیرفته نشود، چرا فرد باید تلاش کند تحلیل خود را بر بنیان کوهن بنا سازد؟ گذشته از این، باید خاطر نشان ساخت که گرچه کاملاً مجاز و

۱. همین مطالب در چاپ هشتم کتاب *تئوری جامعه‌شناختی ریتزر* که در سال ۲۰۰۸ چاپ شده نیز آمده است (بخش پیوست: ۱۱-۱۲).

رواست که علم را برحسب مبادی متافیزیکی یا فراپارادایم‌هایش تحلیل کنیم،<sup>۱</sup> مشکل چنین تحلیل‌هایی در این زمینه خاص عبارت از حذف ویژگی‌های تولید معما- راه‌حل معمای پارادایم‌ها، نادیده گرفتن ماهیت اجتماعی مثالواره‌ها یا پارادایم‌ها و عدم دستیابی به شناختی جدید از ساختار علم جامعه‌شناسی است (اکبرگ و هیل، ۱۹۷۹: ۹۳۲). نکته دیگر آنکه اگر آن‌طور که ریتزر می‌گوید «پارادایم‌ها» وسیع‌ترین واحد اتفاق نظر باشند، چگونه می‌توانند در عین حال «در جهت افتراق یا تفکیک یک اجتماع (یا خرده‌اجتماع) علمی از دیگری عمل کنند» (ریتزر، ۱۳۷۴: ۶۳۲). آیا این دو گزاره ناسازگار نیستند؟

گذشته از همه اینها، جالب‌ترین و مسئله‌دارترین تحلیل ریتزر جایی است که رویکردهای نظری را که تقریباً به نظر کلیه جامعه‌شناسان متعارض آمده‌اند- یعنی، کارکردگرایی ساختی و نظریه‌های تضاد/کشمکش- در طرح ریتزر در یک پارادایم واحد به نام «واقعیت اجتماعی» گنجانیده شده‌اند! (ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۳۷۵/۶۳۵؛ ۱۵۹؛ ۲۰۰۸: ۱۱ پیوست). واقعاً ریتزر با چه معنایی از پارادایم، متعارض‌ترین رویکردهای نظری در تاریخ جامعه‌شناسی را ذیل یک پارادایم مشترک آورده است؟ در این زمینه می‌توان به تحلیل پرسی کوهن (۱۳۸۱) استناد کرد که تقابل دو رویکرد وفاق/کارکردگرایی ساختی و رویکرد تضاد/کشمکش در جامعه‌شناسی را، به‌عنوان دو الگویی که به سلسله‌ای از فرضیات مانع‌الجمع درباره جامعه و زندگی اجتماعی توسل می‌جویند، در جدولی به شرح ذیل نشان داده است. گفتنی است بسیاری از شارحان جامعه‌شناسی به همین تحلیل او استناد کرده‌اند (ر.ک. ترنر، ۱۳۷۳: ۱-۱۷۰؛ کرایب، ۱۳۷۸: ۷۶).

براین اساس، باید از ریتزر پرسید که چگونه این دو دیدگاه نظری، که جامعه‌شناسان دیگر آنها را این‌قدر متفاوت و متعارض دیده‌اند، می‌توانند در درون یک پارادایم منفرد و یکسان جای گیرند؟ چنان‌که پیش از این گفته شد، پارادایم‌ها عبارت‌اند از مجموعه‌هایی متحد از عقاید که در یک اجتماع همبسته از دانش‌پژوهان مشترک است. از این‌رو، کارکرد اصلی پارادایم ایجاد همگرایی و اتفاق نظر بنیادین در میان مشتغلان و کاربران آن است،<sup>۲</sup> چیزی که درخصوص

۱. فقط کوهن این ایده کهنه مربوط به نفوذ مفروضات و پنداشت‌های متافیزیکی در علم را به ما عرضه نکرد؛ این کار را مدت‌ها قبل، آرتور برت در کتاب خویش با عنوان مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین (۱۳۶۹) انجام داده بود. اهمیت کار کوهن در این بود که طی تحلیلی جایگاه چنین مفروضاتی را در سازمان اجتماعی علم نشان داده است.  
۲. اشتراک در پارادایم باعث ارتباطات حرفه‌ای کامل و توافق آراء در قضاوت‌های افراد می‌شود (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۷۷ و ۱۸۲).

دانش پژوهان وابسته به دو دیدگاه متعارض وفاق/کارکردگرایی ساختی و تضاد/کشمکش در جامعه‌شناسی اصلاً صدق نمی‌کند. درحقیقت، ریتزر چیزهایی را به هم متصل کرده است که کلیه جامعه‌شناسان آنها را جدا کرده بودند و ازاین حیث، ریتزر بسیار تنهاست. به‌همین سبب، تعجیبی ندارد که تلاش‌های معدودی که برای یافتن حمایت تجربی از پارادایم‌های ریتزر انجام گرفت (اسنایزک، ۱۹۷۶؛ فریدهایم، ۱۹۷۹) همگی با شکست روبه‌رو شدند.

جدول ۳. تقابل رویکرد وفاق و تضاد در جامعه‌شناسی

رویکرد تضاد	رویکرد وفاق
۱. منافع، عنصر اصلی زندگی اجتماعی است.	۱. هنجارها و ارزش‌ها عناصر اصلی زندگی اجتماعی‌اند.
۲. زندگی اجتماعی متضمن اغوا و اجبار است.	۲. زندگی اجتماعی متضمن تعهد است.
۳. زندگی اجتماعی ضرورتاً تفرقه‌انگیز و انشعاب‌یافته است.	۳. جوامع ضرورتاً منسجم‌اند.
۴. زندگی اجتماعی موجب تقابل، حذف و خصومت می‌شود.	۴. زندگی اجتماعی در گرو همبستگی افراد است.
۵. زندگی اجتماعی بوجود آورنده تضاد ساختاری است.	۵. زندگی اجتماعی بر رابطه متقابل و همکاری استوار است.
۶. زندگی اجتماعی باعث بوجود آمدن منافع گروهی می‌شود.	۶. نظام‌های اجتماعی بر وفاق استوارند.
۷. تفاوت‌های اجتماعی، قدرت را ایجاد می‌کند.	۷. جامعه اقتدار مشروع را به رسمیت می‌شناسد.
۸. نظام‌های اجتماعی فاقد یکپارچگی و دستخوش تعارضات آشتی‌ناپذیرند.	۸. نظام‌های اجتماعی یکپارچه‌اند.
۹. نظام‌های اجتماعی گرایش به تغییر دارند.	۹. نظام‌های اجتماعی گرایش به تداوم و استمرار دارند.

(کوهن، ۱۳۸۱: ۲۲۹)

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، ادبیات جامعه‌شناختی مربوط به پارادایم‌ها از حیث آرایش و ترتیب در برش‌های متفاوت کیک جامعه‌شناسی کاملاً پراکنده و متفرق است. فردریکس می‌تواند بگوید هر سه پارادایم ریتزر در درون شیوه وفاق‌گرا یا پارادایم کاهنانه او قرار می‌گیرند. والش می‌تواند پارادایم‌های ریتزر را (احتمالاً به‌استثنای «تعریف اجتماعی») در درون پارادایم پوزیتیویستی قرار دهد، درحالی‌که فردریکس هر دو پارادایم پوزیتیویستی و پدیدارشناسی والش را «کاهنانه» ارزیابی می‌کند. شرمین ممکن است مدعی شود که این دو پارادایم مجزا (پوزیتیویستی و پدیدارشناختی) توسط پارادایم سومی به نام «پارادایم انتقادی یا رهایی‌بخشی»



به یکدیگر می‌پیوندند؛ و داگلاس می‌تواند اظهار کند که پارادایم آماری زیربنای هر سه پارادایم ریتزر است.

در مجموع، اگر قرار بود جامعه‌شناسان با جعبه‌ابزار کوهن (مدل تحلیل پارادایمی) نظم و نسقی به ساختار علم جامعه‌شناسی دهند، نتیجه کارشان عبارت شد از مجموعه‌ای مغشوش و ناسازگار از دیدگاه‌ها. درحقیقت، آن دسته از جامعه‌شناسان که پارادایم‌های جامعه‌شناسی را براساس مقسم‌ها یا مقولات دل‌خواهانه به‌وجود آورده‌اند، جنبه‌های شناختی و بالاصح ساختاری مفهوم کوهنی پارادایم را از آن بازستانده‌اند. درمقابل، آنها که از مکاتب فکری متضاد و درحال کشمکش در جامعه‌شناسی صحبت کرده‌اند (مثل کوکلیک، ۱۹۷۲؛ وستوس، ۱۹۷۶) تا حدودی به دیدگاه کوهن نزدیک شده‌اند، چون دست‌کم تصدیق کرده‌اند که استدلالشان معطوف به گروه‌های ساخت‌یافته در جامعه‌شناسی است.

حال، باید به این پرسش پاسخ داد که چرا جامعه‌شناسان این‌گونه عمل کرده‌اند؟ دغدغه اصلی جامعه‌شناسان در به‌کارگیری مدل کوهن چه بوده است و چرا آنان به مدل اصلی کوهن ملتزم نشده‌اند؟

### منزلت علمی، دغدغه همیشگی جامعه‌شناسان

کوهن بر این عقیده بود که جایگاه پارادایمی علم از طریق فعالیت‌های گروهی متحد از متخصصان و دانش‌پژوهان تعیین می‌شود. اگر این عقیده درست باشد، فرد نمی‌تواند به‌صورت آزاد یک رشته علمی را به پارادایم‌ها تقسیم کند، بلکه باید خود را هم به ساختار گروهی و هم به اتفاق نظر شناختی مشتغلان یا کاوشگران مقید و محدود نماید. پس چرا جامعه‌شناسان احساس آزادی کرده‌اند تا رشته خویش را به‌صورت‌های متفاوت و ناسازگار تقسیم کنند و این تقسیمات را پارادایم بنامند؟ برای پاسخ به این پرسش می‌توان از دو جهت حرکت کرد: یکی از طرف کوهن و دیگری از طرف جامعه‌شناسانی که تلاش کرده‌اند چارچوب کوهن را به‌کار گیرند. ابتدا از سمت کوهن آغاز می‌کنیم.

مطابق آنچه در بخش اول مقاله آمد، شاید ساده‌ترین پاسخ این باشد که چون کوهن نتوانسته است مفهوم پارادایم را به حد کافی روشن و مشخص کند، کاربران جامعه‌شناس نیز قربانی مبهم‌گویی او شده‌اند. این پاسخ موجه به نظر می‌رسد، به‌ویژه اگر کاربردهای متنوع و چندگانه کوهن از اصطلاح پارادایم را به‌خاطر آوریم (ماسترمن، ۱۹۷۰). علاوه‌براین، تشریح و ارزیابی مجدد تفصیلی کوهن از مفهوم پارادایم در مقاله‌ای با عنوان «تأملات ثانویه درباب

پارادایم‌ها» (۱۹۷۴) بعد از آثار برخی جامعه‌شناسان مزبور منتشر شد. با وجود این، به‌استثنای کتاب فردریکس، کلیه جامعه‌شناسان پیش‌گفته به یادداشت الحاقی آخر کتاب کوهن (۱۹۷۰)، مقاله کوهن با عنوان «تأملاتی درباره منتقدانم»<sup>۱</sup> در مجموعه لاکاتوش و ماسگرو (۱۹۷۰) و مقاله ماسترمن (۱۹۷۰) استناد کرده‌اند که همگی در جهت ابهام‌زدایی از این مفهوم بودند. البته برخی از آنها صرفاً این منابع را ذکر کرده‌اند و سپس آنها را نادیده گرفته‌اند که خود مؤید مدعای قبلی است مبنی بر اینکه هرچه کوهن بعد از چاپ اول کتابش (۱۹۶۲) کوشید معانی اصطلاح پارادایم را محدود کند جامعه‌شناسان تلاش کردند آن را بسط دهند. پس برای درک اغتشاش مرتبط با کاربرد مفهوم پارادایم باید به سمت جامعه‌شناسان معطوف شویم نه کوهن. سرخ مهمی که می‌تواند در تبیین این مسئله به ما کمک کند دغدغه دیرپای جامعه‌شناسان در باب تعیین منزلت علمی رشته جامعه‌شناسی است. «یکی از مشکلات عمده جامعه‌شناسی فقدان پارادایم غالب است که موجب شده تا جامعه‌شناسان به‌طور مداوم مجبور باشند از منزلت علمی رشته‌شان دفاع کنند. علم جامعه‌شناسی حتی در قرن بیست‌ویکم نیز درگیر کشمکش برای هویت‌یابی خویش است. اکثر این منازعات هویت‌یابی معطوف به پاسخ به این پرسش‌اند که آیا جامعه‌شناسی فعالیت‌یابی است که بتوان به آن برچسب "فعالیت علمی" زد؟» (پک و بریانت، ۲۰۰۷: ۱۱).

این دغدغه که از زمان‌های دور تاکنون وجود داشته است، مبتنی بر این ایده اصلی، دست‌کم به‌طور ضمنی، بوده است که علوم طبیعی معیار سنجش و ارزیابی منزلت علمی علوم اجتماعی است (داگلاس، ۱۹۷۱: ۳-۵۲). این دغدغه جامعه‌شناسان بود که براساس مواضع کوهن درباره محدودیت عقلانیت علم طبیعی و متابعت عالمان علوم طبیعی نیز از سنت‌ها تا حدود زیادی حل می‌شد. همچنین، کوهن به نحوی از علم سخن گفت که جامعه‌شناسان مدت‌ها بود در جامعه‌شناسی به‌کار می‌بردند. مثلاً کوهن (در جایگاه فیلسوف و مورخ علم) کتابش را با جملاتی به پایان برد که گویی جامعه‌شناس است: «معرفت علمی، همچون زبان، ذاتاً مایملک مشترک یک گروه است، در غیراین‌صورت اصلاً چیزی نیست. برای فهم معرفت

#### 1. Reflections on my critics

۲. همین خصوصیت جامعه‌شناختی کتاب کوهن (۱۹۷۰) بود که برخی فیلسوفان را واداشت تا اظهارکنند که او در این اثر با محور قرار دادن «اجتماع علمی» کاملاً مدیون و مرهون علم جامعه‌شناسی است (ژاکوبس و مونی، ۱۹۹۷: ۴۶۶).

علمی لازم است ویژگی‌های خاص گروه‌هایی شناخته شود که آن را می‌سازند و به کار می‌برند» (کوهن، ۱۹۷۰: ۲۱۰).

با وجود چنین مشابهت‌هایی فقط محرکی کوچک لازم بود تا برخی جامعه‌شناسان را به حرکت وادارد تا رشته‌شان را تقریباً به‌مثابه علوم طبیعی ببینند و این رشته را همانند علوم طبیعی «پارادایمی» تحلیل کنند. فشار این دغدغه و خواسته همیشه باعث شد این گروه از جامعه‌شناسان تصریح کوهن را نادیده بگیرند که اساساً تفاوت میان اجتماع عالمان علوم طبیعی و علوم اجتماعی بود که تفکر پارادایمی را در تحلیل ساختار علم و فعالیت علمی در او شکل داد (کوهن، ۱۹۷۰: X/۱۳۹۰: ۲۲). درهرحال، فردریکس گفت اگر مواضع کوهن برای علوم اجتماعی به کار گرفته شود می‌توان تصدیق کرد که ستیزه تفرقه‌اندازی که در درون جامعه‌شناسی وجود دارد مربوط به مسئله تحقیرآمیز نابالغی یا عدم‌رشد این رشته نیست. موضع کوهن به ما امکان می‌دهد تا این درخواست مداوم را نادیده بگیریم که باید برای یکدیگر ثابت کنیم شایسته لقب «علمی» هستیم (فردریکس، ۱۹۷۰: ۲).

همان‌طور که پیشتر اشاره شد، جامعه‌شناسان فقط از طریق تحریف مدل کوهنی از علم بود که توانستند پارادایم‌های پراکنده‌ای را در علم جامعه‌شناسی بیابند. درحقیقت، کشف پارادایم‌ها در درون جامعه‌شناسی فقط هنگامی امکان‌پذیر شد که مفهوم کوهنی پارادایم بازتعریف شد (هیل، ۱۹۷۵: ۵-۶۴؛ پری، ۱۹۷۷). ولی تحلیل یک رشته علمی براساس طرح یا مدل کوهن مستلزم کاربرد دقیق مفاهیم او است. فقط از طریق دقیق‌تر کردن است که می‌توانیم پویایی‌هایی را بفهمیم که کوهن قصد داشت بیان کند. به نظر می‌رسد تأکید بر فراخنای یا پهنای رشته بودن پارادایم‌ها اولین و مهم‌ترین کاربرد اشتباه این مفهوم توسط جامعه‌شناسان بوده است. «پارادایم‌ها به حوزه‌های مطالعاتی نظیر حرارت، نور، مکانیک و امثال آنها ارجاع می‌دهند. پارادایم‌های فیزیک یا شیمی نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم. به عبارت دیگر، پارادایم‌ها به وسعت یا پهنای رشته نیستند، بلکه زیررشته‌ای هستند» (مارتینز، ۱۹۷۲: ۱۹).

اگر این نکته مهم درباب پارادایم‌ها نادیده گرفته شود، درواقع اساسی‌ترین سهم کوهن را در گفتمان مربوط به ماهیت فعالیت و ساختار علمی از دست داده‌ایم. همان‌طور که ملاحظه شد، پاسخ اکثر جامعه‌شناسان درمقابل این سؤال که «آیا جامعه‌شناسی اساساً برمبنای مدل کوهن واجد منزلت پارادایمی است؟» این بود که جامعه‌شناسی در سطح فراخنای یا پهنای رشته‌اش واجد پارادایم‌هایی است. ولی باید توجه داشت که اگر این سطح را انتخاب کنیم، می‌توان برای همه رشته‌ها یا دانش‌های پیش‌پارادایمی نیز این نوع عناصر پارادایمی را پیدا کرد. درحقیقت،

خود کوهن تصریح دارد که مکاتب یا رشته‌های پیش‌پارادایمی<sup>۱</sup> نیز چنین عناصر پارادایمی را دارند و آنچه با انتقال به دوره بلوغ/جافتادگی<sup>۲</sup> در این نوع دانش‌ها تغییر می‌کند حضور عناصر پارادایمی نیست، بلکه ماهیت آنهاست. از نظر کوهن، فقط وقتی نوعی از پارادایم حاکم شود که پژوهش حل‌المعمّایی را عادی کند، آن رشته به بلوغ یا جافتادگی می‌رسد و منزلت علمی پیدا می‌کند (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۷۹؛ ۲۰۰۰: ۱۴۹). درون رشته‌های پیش‌پارادایمی نیز همه‌اعضاء یا دانش‌پژوهان به تحقیق اشتغال دارند، ولی به دلیل عادی‌نشدن سنت پژوهشی حل‌المعمّایی محصول کار آنها «علم» محسوب نمی‌شود (کوهن، ۱۹۷۰: ۱۳-۱۲). از سویی دیگر، در این سطح (کل یک رشته) به نظر می‌رسد که بحران یا دست‌کم کشمکش اجتناب‌ناپذیر باشد. در این سطح، نیازی به یک دیدگاه واحد و یک‌پارچه نیست و به‌وجودآوردن چنین یک‌پارچگی اصولاً برای پیشرفت علمی زیان‌بار خواهد بود. از این‌رو، اگر به سطح کل یک رشته بیایم، رویکرد پارادایمی کوهن کاربردناپذیر می‌شود، چون در سطح کل یک رشته مسائل<sup>۳</sup> فراوانند، ولی هیچ معمای<sup>۴</sup> واقعی را در معنای کوهنی‌اش نمی‌توان یافت.

باری، می‌توان این استدلال را نیز مطرح کرد، و مطرح هم شده است، که جامعه‌شناسی کلاً و نوعاً علمی متفاوت با علوم طبیعی است و پارادایم‌های آن هم با پارادایم‌های علوم طبیعی متفاوت است. ولی اگر این استدلال معتبر باشد، برای تحلیل منزلت پارادایمی رشته جامعه‌شناسی نمی‌توان از چارچوب کوهنی استفاده کرد<sup>۵</sup> و جامعه‌شناسان به‌عنوان «عالمان غیرعلوم طبیعی» باید تمرکزشان بر هرآنچه باشد که فرض کرده‌اند «غیرعلوم طبیعی» است. برای مثال، هنگامی که ریمون بودون، جامعه‌شناس مشهور فرانسوی، استدلال کرد که جامعه‌شناسی هرگز دوره علم نرمال را به خود ندیده و نخواهد دید،<sup>۶</sup> نتیجه گرفت که علم

۱. علوم پیش‌پارادایمی مانند بسیاری از علوم اجتماعی (به‌استثنای اقتصاد) علمی هستند که در آنها فقدان اشتراک میان کتاب‌های درسی، فقدان اجماع بر پارادایم را نشان می‌دهد. شیمی قبل از لاوازیه و زیست‌شناسی پیش از داروین رشته‌های پیش‌پارادایمی بودند و هنوز واقعاً علمی نشده بودند؛ زیرا بدون پارادایم غالب هیچ علم نرمالی نیست که بتواند اطلاعاتی را که پارادایم را روشن می‌سازد جمع‌آوری کند (روزنبرگ، ۱۳۸۴: ۲۶۱ و ۲۸۷).

2. Maturity

3. Problems

4. Puzzle

۵. کوهن در افزوده چاپ دوم کتاب خود (۱۹۷۰) امکان به‌کارگیری نظریه‌اش را درباب علوم اجتماعی منتفی دانست (مردی‌ها، ۱۳۸۲: ۸).

۶. پک و بریانت (۲۰۰۷: ۱۲) نیز تصدیق کرده‌اند جامعه‌شناسی فاقد علم نرمال در مفهوم کوهنی از پارادایم بوده و هست.

جامعه‌شناسی هرگز مطابق با مدل کوهنی نبوده و نخواهد بود و به همین دلیل کلیه تلاش‌های جامعه‌شناسان برای کشف پارادایم‌هایی که رشته‌شان را دربرگرفته است محکوم به شکست است (۱۹۸۸: ۷۴۷ و ۷۵۷).

با این همه، به نظر می‌رسد این اتفاق نظر وجود داشته باشد که جامعه‌شناسی علمی واجد تنوعات طبیعی موضوعی است. اگر این موضع پذیرفته شود و چارچوب کوهنی را به کار گیریم، باید در حوزه‌های مضمونی جامعه‌شناسی به دنبال پارادایم‌ها (مثالوارها) بگردیم نه در نظریه‌های کارکردگرایی، تضاد، تعامل‌گرایی نمادین و امثالهم. وانگهی، آنها که با قوت ادعا کرده‌اند که جامعه‌شناسی واجد پارادایم‌هایی در معنای کوهنی‌اش است، باید از طریق نشان دادن دست‌کم یک حوزه پژوهشی که توسط نمونه یا مثال‌های عینی و ملموس جهت تولید معماها و راه‌حل آنها هدایت می‌شود، از مدعای خود دفاع کنند. چیزی که در جامعه‌شناسی غالباً در عمل پیدا می‌شود عبارت است از مدل‌سازی پژوهش، نه بر اساس سایر پژوهش‌ها، بلکه براساس تمایزش با سایر پژوهش‌ها یا مبتنی بر اندیشه‌های نظریه‌پردازان خاص. درحقیقت، معماهای معدود ولی مسائل متعدد در جامعه‌شناسی وجود دارد. اگر مسئله‌ای هم مهم در نظر گرفته شده است، هرگز به‌طور کلی حل نشده است، بلکه همواره به‌مثابه کانون مجادله میان دیدگاه‌های مختلف در جامعه‌شناسی درآمده است.

نکته آخر اینکه باید از اختلاط میان تحلیل‌های موضوعی با پارادایم‌ها پرهیز کرد. چون اولاً، تعارضات و کشمکش‌های مربوط به تحلیل موضوعی در هر رشته علمی همیشگی است و در طول دوره علم نرمال و حتی دوره‌های انقلابی مدل کوهن نیز استمرار و تداوم دارد. نکته اصلی در این زمینه آن است که تعارضات موضوعی (مثل نظم در برابر تضاد یا ساختار در برابر عاملیت) هرگز براساس این مفهوم کوهنی که یک معما ضرورتاً حل می‌شود حل نمی‌شوند، بلکه به‌طور وقفه‌ناپذیر و بی‌پایان بر آنها استدلال اقامه می‌شود. چیزی که در جامعه‌شناسی همواره مشاهده شده است استدلال‌ها، مجادلات و مناقشات میان جامعه‌شناسان است؛ ولی اتفاق نظر بسیار اندک و معدود بوده است. به نظر می‌رسد جامعه‌شناسان فقط بر سر یک موضوع با هم اتفاق نظر دارند و آن نبود اتفاق نظر در هر موضوعی است! «ما جامعه‌شناسان هرگز قادر نبوده‌ایم اتفاق نظر و اتحادی را برای مدتی طولانی حفظ کنیم» (بک، ۱۹۹۹: ۲۱).

ثانیاً، تصمیم‌های مربوط به چگونگی تحلیل موضوع‌ها خیلی بیشتر از پارادایم‌ها منبعث از فرد هستند تا محیط گروهی‌شان. به همین دلیل است که افراد مختلفی که از دیدگاه موضوعی

واحد و یکسان استفاده می‌کنند می‌توانند کیک جامعه‌شناسی را به شیوه‌های متفاوتی برش بزنند.

### نتیجه‌گیری

اگر بخواهیم نتیجه‌ای از این مباحث بگیریم باید تصدیق کنیم تلاش‌های متعددی که جامعه‌شناسان علاقه‌مند به مدل پارادایمی کوهن در توصیف و تحلیل ساختار علم جامعه‌شناسی در دهه ۱۹۷۰ میلادی انجام دادند، در مجموع، نافرجام و بدون دستاورد مهمی بوده است. همان‌طور که ملاحظه شد، نتایج تلاش این گروه از جامعه‌شناسان از حیث کمیت و ماهیت پارادایم‌های تشکیل‌دهنده علم جامعه‌شناسی و ترسیم ساختار این علم، کاملاً پراکنده، متفرق و مایوس‌کننده بود. درحقیقت، اگر قصد این گروه از جامعه‌شناسان آن بود که با جعبه‌ابزار کوهن (مدل تحلیل پارادایمی) نظم و نسقی به ساختار علم جامعه‌شناسی دهند محصول کارشان عبارت شد از مجموعه‌ای مغشوش و ناسازگار از دیدگاه‌ها که اتکای محکمی هم به مدل پارادایمی کوهن نداشت. به‌همین دلیل، در دهه‌های بعد کلاً تحلیل پارادایمی جامعه‌شناسی کنار گذاشته شد.

ازسویی دیگر، با مرور مباحث پیشین درخصوص معنای کوهنی از پارادایم می‌توان نتیجه گرفت که جامعه‌شناسان هنوز به مجموعه‌ای واحد از دستورالعمل‌های روشن مبتنی بر سنت پژوهشی حل‌معمّایی مجهز نشده‌اند که در یک گروه سازمان‌یافته به‌هم‌پیوسته از آن متابعت شود. پس، اگر پارادایم‌ها یا مثالواره‌هایی در رشته جامعه‌شناسی وجود داشته باشند، پیدا کردن آنها بسیار دشوار است. ولی اگر فرضاً چنین پارادایم‌هایی وجود داشته باشند، نباید یا نمی‌توان آنها را در کل جامعه‌شناسی یافت، بلکه باید در درون حوزه‌های مضمونی پژوهش جامعه‌شناختی پیدا شوند. دوم اینکه پذیرش پارادایم در جامعه‌شناسی مشروط به وجود جماعتی از شاغلان یا پژوهشگران است که به پارادایم مذکور تعلق داشته باشند. سوم اینکه از پارادایم پیش‌گفته بتوان در طرح معماها و حل آنها استفاده کرد.

در پایان، با توجه به نافرجامی تلاش‌های جامعه‌شناسان برای تحلیل پارادایمی علم جامعه‌شناسی در دهه ۱۹۷۰ میلادی و عدم تداوم آن در دهه‌های بعد، به‌ویژه دهه‌های ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰ میلادی، شاید این نتیجه‌گیری ریمون بودون واقع‌بینانه‌تر باشد که چون جامعه‌شناسی هرگز نمی‌تواند خصیصه علم نرمال را به‌دست آورد، هیچ‌گاه مطابق مدل کوهن نخواهد شد. به عبارت دیگر، جامعه‌شناسی، برخلاف علوم طبیعی، وقتی در وضعیت بحرانی مدل کوهن قرار

می‌گیرد که وانمود کند به علمی نرمال دست یافته و علمی پارادایمی است (بودون، ۱۹۸۸: ۹-۷۶۸). از این رو، شاید اگر بگوییم استفاده از مدل کوهنی اصولاً در جامعه‌شناسی ممکن نیست، یا هرگونه تلاش برای قرارداد دادن جامعه‌شناسی در چارچوب مدل کوهنی گمراه‌کننده است، سخنی به‌گراف نگفته باشیم.

### منابع

- آکاشا، سمیر (۱۳۸۷) *فلسفه علم*، ترجمه هومن پناهنده، تهران: فرهنگ معاصر.
- برت، آرتور (۱۳۶۹) *مبادی مابعدالطبیعی علوم نوین*، ترجمه عبدالکریم سروش، تهران: علمی و فرهنگی.
- ترنر، جانانان (۱۳۷۳) *ساخت نظریه جامعه‌شناختی*، ترجمه عبدالعلی لهسایی‌زاده، شیراز: نوید شیراز.
- روزنبرگ، الکس (۱۳۸۴) *فلسفه علم*، ترجمه مهدی دشت‌بزرگی و فاضل اسدی‌امجد، قم: طه.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴) *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۴) *درس‌هایی در فلسفه علم/اجتماع*، تهران: نی.
- کرایب، یان (۱۳۷۸) *نظریه اجتماعی مدرن*، ترجمه عباس مخبر، تهران: آگه.
- کوهن، پرسی (۱۳۸۱) *نظریه اجتماعی نوین*، ترجمه یوسف نراقی، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کوهن، توماس (۱۳۶۹) *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه احمد آرام، تهران: سروش.
- کوهن، توماس (۱۳۹۰) *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- مردی‌ها، مرتضی (۱۳۸۲) *فضیلت عدم قطعیت*، تهران: طرح نو.

- Beck, Bernard (1999) "The Future of Sociology", *Sociological Inquiry*, 69 (1) 121- 129.
- Bottomore, Tom (1975) "Competing Paradigms in Macrosociology", *Annual Review of Sociology*, 1: 191-202.
- Boudon, Raymond (1988) "Will Sociology Ever be a Normal Science", *Theory and Society*, 17(5) 747- 771.
- Bryant, Christopher (1975) "Kuhn, Paradigms, and Sociology", *British Journal of Sociology*, 26 (3) 354-9.
- Carroll, Michael (1972) "Considerations on the Analysis of Variance Paradigm", *Pacific Sociological Review*, 15 (4) 443-59.
- Denisoff, Serge, Orel Callahan, and Mark Levine (1974) *Theories and Paradigms in Contemporary Sociology*. Itasca, Illinois: F. E. Peacock.
- Douglas, Jack (1971) "The Rhetoric of Science and the origins of Statistical Thought: The Case of Durkheim's Suicide", Pp. 44-57 in Edward Tiryakian (ed.), *The Phenomenon of Sociology*, New York: Appleton-Century-Crofts.

- Effrat, Andrew (1972) "Power to the Paradigms: An Editorial Introduction", *Sociological Inquiry*, 42 (3-4) 3-34.
- Eckberg, Douglas and Lester Hill (1979) "The Paradigm Concept and Sociology: A Critical Review", *American Sociological Review*, 44 (6) 925-937.
- Freidheim, Elizabeth (1979) "An Empirical Comparison of Ritzer's Paradigms and Similar Metatheories", *Social Forces*, 58 : 59-66.
- Friedrichs, Robert (1970) *A Sociology of Sociology*. New York: Free Press.
- Friedrichs, Robert (1972) "Dialectical Sociology: An Exemplar for the Future", *Social Forces*, 50 (4) 447-55.
- Fuller, Steve (2002) "Prolegomena to a Sociology of Philosophy in the Twentieth-Century English-Speaking World ", *Philosophy of the Social Sciences*, 32 (2) 151-177.
- Heyl, John (1975) "Paradigms in Social Science", *Society*, 12 (5) 61-7.
- Hollinger, David (1973) "T.S. Kuhn's Theory of Science and its Implications for History", *American Historical Review*, 78: 370-93.
- Jacobs, Struan and Brian Mooney (1997) "Sociology as a Source of Anomaly in Thomas Kuhn's System of Science", *Philosophy of the Social Sciences*, 27(4) 466- 485.
- Kucklick, Henrika (1972) "A Scientific Revolution: Sociological Theory in the United States", *Sociological Inquiry*, 43: 2-22.
- Kuhn, Thomas (1970) *The Structure of Scientific Revolutions*, 2nd ed. University of Chicago press.
- Kuhn, Thomas (1974) "Second thoughts on paradigms" Pp. 459-82 in Frederick Suppe (ed.), *The Structure of Scientific Theories*. Urbana: University of Illinois Press.
- Kuhn, Thomas (2000) *The Road since Structure*, University of Chicago Press.
- Lehman, Timothy, and R.T. Young (1974)"From Conflict Theory to Conflict Methodology: An Emerging Paradigm for Sociology", *Sociological Inquiry*, 44(1) 15-28.
- Martindale, Don (1979) "Ideologies, Paradigms and Theories." Pp. 7-24 in: William Snizek, Ellsworth Fuhrman, and Michael Miller (eds.) *Contemporary Issues in Theory and Research: A Metasociological Perspective*, Westport, Conn: Greenwood Press.
- Martins, Herminio (1972) "The Kuhnian Revolution and its Implications for Sociology", Pp. 13-58 in: T.J. Nossiter, A. H. Hanson, and Stein Rokkan (eds.), *Imagination and Precision in the Social Sciences*, London: Faber and Faber.



- Masterman, Margaret (1970) "The Nature of A Paradigm", Pp. 59-90 in: Imre Lakatos and Alan Musgrave (eds.) *Criticism and the Growth of Knowledge*, Cambridge University Press.
- Peck, Dennis and Clifton Bryant (2007) "The Sociological Perspective", Pp. 2-14 in: Clifton Bryant and Dennis Peck (eds.), *21<sup>st</sup> Century Sociology*, Sage Publications, Inc.
- Perry, Nick (1977) "A Comparative Analysis of Paradigm Proliferation", *British Journal of Sociology*, 28:38-50.
- Phillips, Derek (1973) "Paradigms, Falsification, and Sociology", *Acta Sociologica*, 16 (1)13-30.
- Picou, Steven, et all (1978) "Paradigms, Theories, and Methods in Contemporary Rural Sociology", *Rural Sociology*, 43: 559-83.
- Ritzer, George (1975) "Sociology: A Multiple Paradigm Science", *American Sociologist*, 10 (3)156-67.
- Ritzer, George (1981) "Paradigm Analysis in Sociology: Clarifying the Issues", *American Sociological Review*, 46 (2), pp. 245-248.
- Ritzer, George (2008) *Sociological Theory*, 8th ed., McGraw-Hill Companies, Inc.
- Sherman, Lawrence (1974) "Uses of the masters", *American Sociologist*, 9(4)176-81.
- Snizek, William (1976) "An Empirical Assessment of Sociology: A Multiple Paradigm Science", *The American Sociologist*, 11(4)217-219.
- Snizek, William (1979) "Toward A Clarification of The Interrelationship Between Theory and Research: Its Form and Implications" Pp. 192-209 in: William Snizek, Ellsworth Fuhrman, and Michael Miller (eds.), *Contemporary Issues in Theory and Research: A Metasociological Perspective*. Westport, Conn.: Greenwood Press.
- Urry, John (1973) "Thomas Kuhn as Sociologist of Knowledge", *British Journal of Sociology*, 24 (4) 462-73.
- Walsh, David (1972) "Sociology and the Social World", Pp. 15-36 in: Paul Filmer, Michael Philipson, David Silverman, and David Walsh (eds.), *New Directions in Sociological Theory*, Cambridge Press.
- Westhues, Kenneth (1976)"Class and Organization as Paradigms in Social Science", *American Sociologist*, 11 (1) 38-48.
- Wilke, Arthur and Raj Mohan (1979) "Units of Analysis and Paradigms in Contemporary Sociological Theory", *Social Science*, Winter: 28-34.